چراگاه ای المرعی خوشتر از میدان فی حق الفرس ولیکن اسب ندارد بدست خویش عنان **حکمت** درویشی در منا

جات می گفت یا رب بر بدان رحمت کن که بر نیکان خود رحمت کرده که ایشان را نیک آفریده المقصود من المناجات

انه ینبغی لاهل الکرم ان یرحموا المجرمون المنکر ولهذا قال اول کسی که علم بفتحتین بر جامه و انگشتری در دست نهاد

جمشید بود گفتندش چرا همه زینت و آرایش را بچپ دادی گفت فضیلت بکسر التاء مبتدا راستی را راست خبره والجملة

حالیة والحال ان الفضیلة لطرف الیمین گفت راست را راستی بالیاء المصدری تمامست ای یکفیه **قطعه**

فریدون گفت نقاشان چین را ای امرهم که بیرامون مرادف پیرامن وکلاهما بالباء الفارسی بمعنی حوالی الشیء خرگاه

هش یطلق علی معنیین بالترکی اوتاغ وقره اوی بدوزند مضارع من دوختن بدان را نیکو دار ای مرد هشیار

بضم الهاء وقدم بیانه که نیکان خود بزرگ ونیکروزند یجوز فی النظم ما لا یجوز فی غیره والا فالتقدیر بزرگا

نند ونیکروزاند **حکمت** بزرگی را گفتند مقول القول هذا اغنی باچندین فضیلت که دلت راست دارای

چرا دوست می کنند گفت فاعله ضمیر بزرگی نه دانی که همیشه اهل فضل محروم باشند **بیت** انکه خط بالحاء المهملة والظاء

المعجمة المفردة بمعنی النصیب افزون روزی بمعنی رزق بخت ای دولت با فضیلت هم دهد یا نخت ولا یجمعها فی شخص **حکمت**

نصیحت پادشهان گفتن مسلم کسی راست که بیم ای خوف سر ندارد یا امید زر **مثنوی** موحد اسم فاعل من التوحید

در پای ریزی خطاب در ریختن زر ریشی آخر الضمیر للوزن وموضعه پای چه شمشیر هندی نهی بکسر النون ویاء الخطاب

بر سرش ای هما اساویان یعنی لا قدر عنده للمال اصلا ولا مبالاة فی السیف قطعا امید وهراسش بکسر الهاء وفتح الرا

والسین المهملتین اسم بالترکی قورقو وقد قیل انه اسم مصدر ای هراسیدن بمعنی ترسیدن فقد تقول والضمیر راجع الی الموحد نباشد

زکس بل رجاءه وخوفه من الله تعالی بوده بیت بحذف القرینین فی اللفظ للوزن وفی الخط للتحقیق بنیاد توحید بس

پادشاه از بهر دفع ستمکاران است فان له قوة قاهرة یدفعهم بها وشحنه برای خونخواران فانه یأخذون الدین

یقطعون

یقطعون الناس ویجرحونهم وقاضی مصلحت جوی طراران ای بوجه اصلاح استراق وکلمة است مقدرة فی الموضع

ضعین هرگز دو خصم بکسر الخاء راضی بیش قاضی نروند ای الخصمان اللذان هما راضیان بالحق لا یرجعان الی القاضی

للخصومة وفی بعض النسخ هرگز دو خصم بکسر المیم راضی بیش قاضی راضی نروند و بود الاول قوله **قطعه** چو حق

مثل ثمن المبیع وبدل الاجارة وغیرهما معاینه ای علی وجه الیقین دانی که می بباید داد ای تحقیق داوه

الی من له الحق بلطف به ای اداوه باللطف اولی که بجنگ آوری بالیاء المصدری ودلتنگی عطف علیه والیاء کذلک

ای مراد ایه بیهما خراج اگر نگذارد ای لا یؤدیه کسی بطیبت نفس الطبیعة بکسر الطاء مصدر سطاب بقهر از وبستانند مرد

سرهنگی یعنی مردان سرهنگیا والافراد للشعر **حکمت** همه کس را دندان بترشی کند بضم الکاف العربی لفظ فارسی

بمعنی غیر الصادم ای الکلیل ثم اطلق علی غیره کالصحیح والسن بطریق الاستعارة بگردد مگر قاضی شیرینی **بیت** قاضی

که برشوت بخورد پنج خیار ثابت کند ای یحکم از بهر تو ده خربزه زار ای المطبخة للحکایات بیانیة ذکر

ها فی هذا المحل ولکن لما شرعت فی شرح کتاب گلستان اوردت بعض الحکایات فی اثناء البیان متفعا منه بعض الخلان

فایلا ان الشرح یکون کثیر یورث الملال ولهذا ترکت ایراد الحکایات **حکمت** قحبه پیر از نابکاری چه کند

بتوبیة المقام چه کند که توبه نکند فانه لا رغبة لمجامعتها وشحنه معزول از مردم آزاری اذ لا ید له علی الناس

بیت جوان مبتدا اذ کسر النون للاضافة گوشه نشین شیر مرد راه خداست بالاضافة خبره که پیر خود نتواند

زگوشه برخاست **دیگر** جوان سخت می باید که از شهوت بپرهیزد روی فی الحدیث القدسی التائب التارک شهوته لاجلی

عنده لبعض ملائکتی که پیر سست رغبت بکسر الغاء خود از آلت بر نمی خیزد **حکمت** حکیمی را پرسیدند که چندین درخت نامور

قدم بیا که خدای تعالی آفریده است بلند و برومند قد صححه اهل اللغة بالضم والفتح بمعنی المثمر والعوزنه هیچ یکی را آزاد نخوا

نند مگر سرو را که ثمره ندارد درین چه حکمت است هذا المجموع سؤال گفت فاعله ضمیر حکیمی هر یکی را من الاشجار دخلی

Copyright © King Saud University